

واکاوی منابع و ابزارهای معرفت‌شناختی راست‌گیشی در نظریه والتر بائر و نتایج حاصل از آن

آیدین ضیایی^۱

بهروز حدادی^۲

احمد رضا مفتاح^۳

چکیده

در سنت الاهیات مسیحی، به ویژه از دوره قرون وسطی به بعد، چهار منبع اصلی برای معرفت دینی ذکر شده است: وحی الهی شامل متون مقدس که از منظر مسیحیان مؤمن، حاصل الهام الهی هستند؛ سنت کلیسا یا میراث تفسیری، آموزه‌ای و عملی‌ای که از رهبران کلیسا به ارث رسیده است؛ عقل و تجربه. مقاله حاضر با بررسی نظریه والتر بائر درباره ماهیت «راست‌گیشی» و «بدعت» در مسیحیت اولیه، به واکاوی منابع و ابزارهای شناخت حقیقت دینی و پیامدهای معرفت‌شناختی آن پرداخت. یافته‌ها نشان داد، در نظر بائر، چهار منبع مذکور برای شناخت حقیقت دینی کافی نیست. بائر با استفاده از ابزارها و منابع شناختی دیگری همچون تحلیل تاریخی - انتقادی، نقش قدرت‌های سیاسی - دینی، متون قانونی و آپوکریفا، روایات محلی و سنت‌های شفاهی، استدلال می‌کند در سده‌های نخستین مسیحیت، اشکال متکثر و متفاوتی از ایمان وجود داشت و آنچه بعدها «راست‌گیشی» نامیده شد، حاصل فرآیندهای تاریخی و سیاسی بوده است، نه ذات اولیه و فرازمانی ایمان مسیحی. بنابراین به اعتقاد بائر، مرزبندی میان راست‌گیشی و بدعت بیش از آنکه بازتاب حقیقت مطلق الهی باشد، برساخته‌ای تاریخی - گفتمانی است. این دیدگاه با تأکید بر ضرورت بازخوانی انتقادی تاریخ دین و بازاندیشی در اعتبار الاهیات نهادی، موجب شکل‌گیری تکثرگرایی معرفتی در فهم دین می‌شود و ادعای یکتایی و اطلاق در حقیقت دینی را تضعیف می‌کند. در واقع، ابزارها و منابعی که بائر در شناخت راست‌گیشی به کار می‌گیرد نمایانگر نگاهی پویا و چندلایه به حقیقت دینی است که زمینه را برای گسترش پلورالیسم دینی و گفت‌وگوی میان‌روایتی و بین‌الادیانی فراهم می‌سازد.

کلید واژه‌ها: بائر، مسیحیت، راست‌گیشی، بدعت، منابع شناخت.

۱. دانشجوی دکتری مطالعات تطبیقی ادیان - الهیات مسیحی دانشگاه ادیان و مذاهب قم، (نویسنده مسئول).
aydinziyae@gmail.com

Behrooz.haddadi@gmail.com

meftah555@gmail.com

۲. استادیار گروه ادیان ابراهیمی دانشگاه ادیان و مذاهب قم؛

۳. دانشیار گروه ادیان ابراهیمی دانشگاه ادیان و مذاهب قم؛

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۲

مقدمه

در تاریخ ادیان، همواره این پرسش بنیادین که حقیقت دینی چیست و چگونه می‌توان به آن دست یافت وجود داشته است. پاسخ این پرسش با توجه به دوران، مکاتب فکری و اقتدار نهادهای دینی، متفاوت بوده است. در سنت مسیحی، کلیسا به عنوان مرجع تفسیر و حافظ آموزه‌های اصیل، نقش مرکزی در تعریف و تثبیت آنچه «راست‌کیشی» یا «ارتدوکسی»^۱ خوانده می‌شود، ایفا کرده است. بر همین اساس، هر انحراف از آموزه‌های رسمی به مثابه «بدعت» یا «هرسی»^۲ طرد شده است. والتر بائر^۳، پژوهشگر برجسته آلمانی، در کتاب بحث‌برانگیز خود *راست‌کیشی و بدعت در مسیحیت اولیه*، با این پرسش که آیا تمایز بین راست‌کیشی و بدعت در مسیحیت همیشه و در همه جا معتبر بوده است؟ آیا «راست‌کیشی» از ابتدا یکدست و جهانی بوده یا نتیجه فرآیندی تاریخی، سیاسی، اجتماعی و نهادی است؟ روایت سنتی راست‌کیشی را به چالش می‌کشد. او معتقد است که آنچه بعدها به عنوان بدعت شناخته شد، در آغاز در برخی مناطق شکلی مشروع از مسیحیت به شمار می‌رفت، و آنچه امروزه ارتدوکسی نامیده می‌شود، در حقیقت روایت پیروز تاریخ است، نه الزاماً شکل اصیل ایمان مسیحی. این نگاه، دریچه‌ای جدید به روی بررسی‌های معرفت‌شناختی در حوزه دین می‌گشاید و آن اینکه شناخت دینی، به جای آنکه امری فرازمانی و مطلق تلقی شود، به شدت در بستر تاریخ، قدرت، فرهنگ، اجتماع و تفسیر قرار می‌گیرد. در این مقاله، تلاش خواهیم کرد تا از خلال تحلیل تاریخی والتر بائر، منابع و ابزارهای معرفتی را که او برای شناخت حقیقت دینی به کار می‌گیرد، شناسایی و بررسی کنیم در رویکرد بائر چه ابزارهایی برای شناخت حقیقت دینی قابل استخراج هستند و این ابزارها چه پیامدهایی برای معرفت‌شناسی دین دارند؟ در پاسخ به این پرسش، ابتدا منابع و ابزارهای شناخت دین مورد بررسی قرار خواهد گرفت، سپس تر بائر و در نهایت ابزارهای شناخت راست‌کیشی از منظر او و نتایج حاصل از این رویکرد مورد واکاوی قرار خواهد گرفت.

1. orthodoxy
2. heresy
3. walter Bauer

واکاوی منابع و ابزارهای معرفت‌شناختی راست‌گیشی... ۸۷

هرچند در غرب آثار متعددی پیرامون نظریه والتر بائر وجود دارد، که در مقاله حاضر نیز از آنها بهره گرفته شده است، اما تاکنون پژوهشی به زبان فارسی یا انگلیسی که به‌طور اختصاصی به منابع و ابزارهای معرفت‌شناختی راست‌گیشی در چارچوب نظریه والتر بائر پردازد، انجام نشده است. مطالعات موجود عمدتاً به توضیح، نقد یا گسترش نظریه بائر درباره‌ی راست‌گیشی و بدعت توجه داشته‌اند و اختصاصاً به واکاوی سازوکارهای معرفتی شکل‌گیری و مشروعیت‌بخشی به راست‌گیشی در نظریه‌ی او نپرداخته‌اند. البته در زبان فارسی برخی پژوهش‌های انجام شده در حوزه مسیحیت به موضوع این مقاله نزدیک است. برای نمونه، طاهری آکردي، محمد حسین، (۱۳۹۱)، در مقاله «آموزه‌های دینی مسیحیت: الهی یا کلیسایی؟» به نقش کلیسا و شوراهای کلیسایی در شکل‌گیری اصول اعتقادات مسیحی پرداخته و بر آن است تا نشان دهد این اصول در حقیقت روایت آباء کلیسا بوده است نه آموزه‌های دینی حضرت مسیح علیه‌السلام. هدف رفیعی زابلی، حمید...، (۱۴۰۲)، در مقاله «بررسی آیین مسیحی بر اساس معیارهای عقلی» آن است تا نشان دهد آموزه‌های دین مسیحیت در مقام یکی از سه دین توحیدی از سوی خداوند متعال بر حضرت مسیح علیه‌السلام نازل شده و دارای اعتبار است؛ اما این آموزه‌ها، در ادامه حیات مسیحیت، منحرف شده و بسیاری از آنها در تعارض با عقل قرار دارند.

معرفت‌شناسی دینی: منابع و ابزارهای شناخت دین

معرفت‌شناسی دینی، شاخه‌ای از فلسفه دین است که به بررسی ماهیت، امکان، منابع و حدود شناخت در قلمرو دین می‌پردازد. از جمله پرسش‌های این حوزه آن است که چگونه می‌توان به «حقیقت دینی» دست یافت؟ آیا منابع شناخت دینی صرفاً در قلمرو وحی الهی و نصوص مقدس قرار دارند؟ یا آنکه عقل، تجربه دینی، سنت نهادینه‌شده، اجتماع، تاریخ و فرهنگ نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در این شناخت ایفا می‌کنند؟ (Clark & Peterson, 2023: 1-10). در سنت الاهیات مسیحی، به ویژه از دوره قرون وسطی به بعد، چهار منبع اصلی برای معرفت دینی ذکر شده‌اند: وحی الهی^۱؛ متون مقدس که از منظر مؤمنان، حاصل الهام الهی‌اند؛ سنت

1. Scripture

کلیسا^۱: میراث تفسیری، آموزه‌ای و عملی‌ای که از رهبران کلیسا به ارث رسیده است؛ عقل انسانی^۲: توانایی تفکر انتقادی، استدلال منطقی و تحلیل فلسفی؛ تجربه و تاریخ^۳: تجربه دینی، شهود فردی، و مطالعه تاریخی سیر تطور آموزه‌ها و نهادهای دینی (مک گراث، ۱۴۰۰: ۳۰۵-۲۴۹). برخی از این منابع مانند عقل، وحی و سنت کلیسا در الاهیات سنتی، به ویژه نزد آگوستین قدیس^۴ و توماس آکوئیناس^۵، در تعادل نسبی با یکدیگر قرار داشتند؛ زیرا آگوستین و توماس آکوئیناس بر هماهنگی میان عقل و ایمان تأکید داشتند. آگوستین عقل را خادم ایمان می‌دانست و آکوئیناس کوشید با استفاده از منطق ارسطویی، نظامی عقل‌گرایانه از الاهیات مسیحی بنا نهد. با این حال، در عمل، وحی و سنت کلیسا معمولاً به عنوان معیار نهایی حقیقت تلقی می‌شدند. در این نگاه، معرفت دینی دارای بنیان مطلق، تغییرناپذیر و فرازمانی بود (ایلخانی، ۱۳۹۶: ۱۱۵-۸۳؛ ۴۳۸-۳۸۱). بدین ترتیب، معرفت دینی در چارچوبی از پیش تعیین‌شده، ثابت و دارای مرجعیت مطلق فهمیده می‌شد؛ رویکردی که بر مبنای آن، حقیقت دینی، مجموعه‌ای از آموزه‌های تغییرناپذیر، جهان‌شمول و فراتاریخی است که دارای ذات ثابت و الهی هستند و فارغ از بافت‌های تاریخی یا فرهنگی قابل شناخت و تبیین‌اند. این رویکرد، دین را واجد ماهیتی مطلق می‌داند که صرفاً باید کشف و تفسیر، نه بازسازی یا تأویل تاریخی شود. با آغاز دوران جدید و پیدایش علوم تاریخی، هرمنوتیک انتقادی، و الاهیات لیبرال در سده‌های هجدهم و نوزدهم، این بنیان‌های مطلق‌گرایانه به چالش کشیده شدند. پدیدارشناسان دین، فیلسوفانی چون کانت، و متأخرانی مانند شلایرماخر، بر تجربه دینی و تفرد در دینداری تأکید کردند. هم‌زمان، تاریخ‌نگاران انتقادی، به ویژه در حوزه مسیحیت اولیه، با بازخوانی اسناد کهن، علاوه بر چهار منبع معرفت دینی، با ذکر منابع دیگری همچون نقش تاریخ، جغرافیا، فرهنگ و سیاست در دین، امکان‌های جدیدی برای فهم حقیقت دینی مطرح کردند (فعالی، ۱۳۷۷: ۶۹-۵۶؛ ۳۲۳-۲۸۵). در این بستر است که والتر بائر، پژوهشگر آلمانی قرن

1. Tradition
2. Reason
3. Experience & History
4. Augustine
5. Thomas Aquinas

واکاوی منابع و ابزارهای معرفت‌شناختی راست‌گویی ... ۸۹

بیستم، نقش مهمی در معرفت‌شناسی تاریخی دین ایفا می‌کند. او در اثر مشهور خود نشان می‌دهد که آنچه بعدها «ارتدوکسی» یا راست‌گویی مسیحی تلقی شد، در آغاز تنها یکی از روایت‌های موجود بود؛ و این روایت در بستر کشاکش‌های تاریخی، سیاسی اجتماعی و نهادی، توانست دیگر قرائت‌ها مانند گنوسی، ایونی و مارسیونی را سرکوب کند و سرانجام به عنوان «حقیقت دینی» پذیرفته شود.

بدعت و ارتدوکسی در سنت کلیسایی

واژه‌های «ارتدوکس» و «بدعت» هر دو ریشه یونانی دارند. «ارتدوکس» از کلمه یونانی orthodoxia گرفته شده است که خود ترکیبی از دو اصطلاح: orthos و doxa است. Orthos صفتی به معنای صحیح یا درست است. با بسط، به معنای راست، مطمئن، حقیقی یا بجا است. در این مفهوم گسترده است که orthos به یک اصطلاح ارزشی با بارمعنایی مثبت تبدیل می‌شود. اینکه بگوییم چیزی orthos است به این معناست که بگوییم به نحوی خوب یا درست است. دو کسا دارای دو معنای اصلی است که برای هدف این مقاله مورد توجه است. در بسترهای هلنی، دو کسا می‌تواند به تفکر، تصور، فرض گرفتن یا داشتن عقیده اشاره داشته باشد. در بستر عبری، بیش از همه به معنای بزرگ‌نمایی یا تمجید کردن و ستودن است. بنابراین، ارتدوکسی را می‌توان حداقل در دو معنا، بسته به تفسیر و ترجمه دو کسا، در نظر گرفت. اگر کسی معنایی را که در زمینه‌های یونانی رایج‌تر است انتخاب کند، ارتدوکسی به «باور درست یا بجا» اشاره می‌کند اما اگر دو کسا به ستایش یا تمجید تعبیر شود، ارتدوکسی به «پرستش شایسته خدا» اشاره دارد و اگر کسی داشتن باورهای درست را اساس تشکیل دهنده عبادت بداند، ترکیبی از هر دو معنای ارتدوکسی است. «بدعت» از کلمه یونانی hairesis گرفته شده است، اما به اعتقاد محققان الهیات مسیحی، ارتباط اصطلاح بدیع یونانی به اصطلاح الهیات انگلیسی نادرست و کژنگرانه است. Hairesis در اصل به معنای گرفتن است، برای مثال، تصرف یک شهر توسط یک فرمانروای خارجی. همانطور که از فعل haireomai گرفته شده، به معنای انتخاب است. ارتباط این مضامین تا آنجا آشکار است که هر چیزی که فرد می‌گیرد چیزی است که

برای خود انتخاب می‌کند. از همین جا معنای فرقه مذهبی، مکتب و فرقه دینی به دست می‌آید. Haïresis در این معنا به مجموعه‌ای از افرادی اطلاق می‌شود که برای خود روش خاصی از زندگی و تفکر در مورد مسائل را انتخاب کرده‌اند (Nemes, 2022: 1-3).

براساس این ملاحظات ریشه‌شناختی و معنایی، اکنون رابطه بین راست‌کیشی و بدعت قابل درک خواهد بود. «راست‌کیشی» به معنای باور درست یا صحیح، در برابر «بدعت» به معنای انحراف از ایمان صحیح تعریف می‌شود. در سنت کلیسا، این تمایز اساس نظام دینی، اخلاقی و نهادی مسیحیت بوده است. در این نگاه سنتی، راست‌کیشی نه فقط حقیقت الهی، بلکه اراده خداوند بر زمین است و کلیسا وظیفه حفظ و صیانت از آن را دارد. در واقع، در الهیات مسیحی، تمایز بین راست‌کیشی و بدعت نه فقط یک طبقه‌بندی الهیاتی بلکه اساس ساختار دینی، سیاسی و معرفتی کلیسا را از قرون نخست شکل داده است. در سنت کلیسایی، راست‌کیشی با آموزه‌هایی تعریف می‌شود که از سوی نهاد کلیسا به عنوان حقیقت نهایی، قطعی و غیرقابل تخلف تعیین شده‌اند. این روند در قالب شوراهای جهانی کلیسا، به‌ویژه در سده‌های چهارم و پنجم میلادی، تثبیت شد. دو شورای بنیادین شورای نیکیه اول (۳۲۵ م) آموزه الوهیت عیسی را در قالب هم‌ذات‌انگاری او با پدر^۱ تصویب کرد و آریانسم را بدعت شمرد. شورای قسطنطنیه (۳۸۱ م) تثلیث را به صورت رسمی نهادینه کرد و گنوسی‌گری، مارسیانیسم، و دیگر اشکال مسیحیت غیررسمی را مردود اعلام نمود. در این قرائت، راست‌کیشی نه تنها بازتاب حقیقت الهی بلکه اراده خداوند در زمین تلقی می‌شد و کلیسا مأمور حفظ و صیانت از آن شمرده می‌شد (Bauer, 1971: 11-13; 20-25).

والتر بائر، راست‌کیشی و بدعت در نگاه او

والتر بائر (۱۸۸۷-۱۹۶۰) از برجسته‌ترین محققان آلمانی در حوزه تاریخ مسیحیت و زبان‌شناسی عهد جدید است. اثر کلاسیک او، *راست‌کیشی و بدعت در مسیحیت اولیه*^۲ نخستین بار در سال ۱۹۳۴ به زبان آلمانی نوشته و با ویرایشی اصلاح شده در سال ۱۹۶۴ مجدداً منتشر شد. این کتاب در سال ۱۹۷۱ توسط افرادی به نام‌های جرج استرکر و

1. homoousios

2. Orthodoxy and Heresy in Earliest Christianity

واکادی منابع و ابزارهای معرفت‌شناختی راست‌گیشی ... ۹۱

رابرت کرافت، به انگلیسی ترجمه و به سرعت به یکی از آثار بنیادین در مطالعات تاریخی مسیحیت تبدیل شد و تحولی اساسی در تاریخ‌نگاری مسیحیت اولیه به وجود آورد. در تاریخ‌نگاری سنتی کلیسا، به‌ویژه مبتنی بر نوشته‌های پدران کلیسا مانند ایرنائوس و ترتولیان، ارتدوکسی به‌عنوان شکل اصیل و اصلی مسیحیت در نظر گرفته می‌شد و همه گروه‌های دیگر که آموزه‌های متفاوتی داشتند به‌عنوان انحراف و بدعت در نظر گرفته می‌شدند (Turner, 1954: 21). بائر در این کتاب دیدگاهی ارائه می‌دهد که به‌طور بنیادین با روایت سنتی کلیسا درباره راست‌گیشی و بدعت تفاوت دارد. کتاب بائر با جسارت تمام، این روایت کهن و تثبیت‌شده از تاریخ کلیسا را که می‌گفت «از همان آغاز، تنها یک شکل صحیح از مسیحیت وجود داشته است و سایر اشکال مسیحیت، انحرافات حاشیه‌ای و مردود بوده‌اند» به چالش می‌کشد و نظریه‌ای جدید ارائه می‌دهد. تز اصلی بائر این است که در قرون اول مسیحیت، نه یک شکل مسیحیت راست‌گیش، بلکه اشکال متعدد و گاه متضادی از ایمان وجود داشته‌اند و آنچه بعدها به‌عنوان «ارتدوکسی» تثبیت شد، در واقع نتیجه فرآیندی تاریخی و سیاسی بود، نه ضرورتی الهیاتی یا بدهتی دینی.

بائر معتقد است که در قرون اول و دوم میلادی، چیزی به‌عنوان «ارتدوکسی جهانی و واحد» وجود نداشت. بلکه مسیحیت در مناطق مختلف به‌صورت‌های متفاوتی ظهور کرد و حتی در برخی از این مناطق آموزه‌هایی که بعدها به‌عنوان بدعت شناخته شدند، در آن زمان جریان غالب محسوب می‌شدند (Bauer, 1971: xx-xxi). به‌عنوان نمونه در اِدِسا و بین‌النهرین، اشکال مسیحیت غیرارتدوکس رواج بیشتری داشت. در مصر، گرایش‌های گنوسی و آموزه‌های متفاوت نسبت به ارتدوکسی رومی رایج‌تر بودند. تنها در روم و برخی مناطق غربی بود که آنچه بعدها ارتدوکسی نام گرفت، از ابتدا قوی‌تر حضور داشت (Ibid:44). این دیدگاه با گفته ایرنائوس که مدعی وجود «یک ایمان حقیقی و واحد» بود (Irenaeus, *Adversus Haereses*, I.10.1) تفاوتی بنیادین دارد. به تعبیر بائر، ارتدوکسی نه از ابتدا غالب، بلکه نتیجه‌ی یک فرآیند تاریخی-قدرتی است که طی قرون دوم تا چهارم میلادی و در پی شکل‌گیری ساختار کلیسایی و قدرت امپراتوری روم تثبیت شد (Koester, 2000:180). به باور بائر روایت سنتی از راست‌گیشی، اساساً از منظر

قدرت نهادینه سخن می‌گوید؛ و کمتر به زمینه‌های تاریخی، جغرافیایی یا فکری بدعت‌ها می‌پردازد و لذا روایتی بازنویسی شده و یک‌جانبه از تاریخ مسیحیت است که بسیاری از اشکال اولیه ایمان را به زور از دایره مشروعیت بیرون رانده است. با این حال، بازخوانی تاریخی این تمایز، آشکار می‌سازد که خط میان ارتدوکسی و بدعت، بیش از آنکه الهیاتی و متافیزیکی باشد، محصول منازعات تاریخی و نهادینه‌سازی قدرت کلیسایی است (Bauer, 1971: 58-67).

بائر با چنین تحلیلی، به این نتیجه رسید که در بسیاری از مناطق مسیحیت اولیه، آنچه بعدها بدعت شمرده شد، در واقع شکل غالب و اصلی ایمان بوده است؛ و آنچه امروزه راست‌گیشی می‌خوانیم، گاه در اقلیت بوده است. به اعتقاد او، برخی از اشکال مسیحیت که بعدها به عنوان بدعت شناخته شدند، در ابتدا نه تنها چنین تلقی نمی‌شدند بلکه در برخی مناطق، تنها شکل موجود و غالب دین جدید بودند. به باور بائر، در مناطقی دیگر، حتی اولین جلوه‌های مسیحیت را نمی‌توان به سادگی در قالب دوگانه بدعت و ارتدوکسی تعریف کرد، زیرا مسیحیت‌های بدعت‌گذار و ارتدوکس به وضوح از یکدیگر متمایز نبودند (Ibid). او برای نمونه نشان می‌دهد که در مصر، سوریه و میان جوامع یهودی-مسیحی، گنوسی‌گری و دیدگاه‌های متفاوت درباره الوهیت عیسی گسترده و تأثیرگذار بوده‌اند. تنها پس از قرن‌ها، با تمرکز قدرت در کلیسای روم، این قرائت‌ها سرکوب و از تاریخ رسمی حذف شدند (Ibid: 78-89).

از منظر بائر، «بدعت» نه به معنای انحراف از حقیقت الهی، بلکه برساخته‌ای گفتمانی و سیاسی است که در بستر کشاکش‌های قدرت تولید شده است. بدعت‌گذاران، در بسیاری موارد، حاملان سنت‌های کهن‌تر یا بدیل بوده‌اند که تنها به سبب مغلوب شدن سیاسی-نهادی، از مشروعیت محروم گشته‌اند. در این نگاه، تمایز میان ارتدوکسی و بدعت، تمایزی پسینی و سیاسی-ایدئولوژیک است، نه پیشینی و متافیزیکی. او با اشاره به مسیحیت پیشینی و پسینی استدلال می‌کند که ابتدا اشکال بدعت‌آمیز از مسیحیت وجود داشته است و سپس مفهوم راست‌گیشی توسط پدران کلیسای روم در قرن دوم میلادی جهت بسط سلطه آنها در سراسر امپراتوری روم مطرح شده است. این دیدگاه، بدعت را محصول «سیاست حقیقت» می‌داند. حقیقت دینی، در این چشم‌انداز، نه امری مطلق و الهی، بلکه نتیجه‌نهایی

واکاوی منابع و ابزارهای معرفت‌شناختی راست‌گیشی ... ۹۳

فرآیندهایی تاریخی، نهادی و تفسیری است که همواره با حذف، طرد و استیلا همراه بوده‌اند. نقد بائر بر روایت سنتی کلیسا، نه به معنای انکار ایمان، بلکه به منظور گشودن افق‌های تازه در فهم دین به عنوان پدیده‌ای تاریخی و چندصدایی است. او خواستار بازگشت به تنوع اصیل و چندلایه ایمان مسیحی در سده‌های نخست است، پیش از آنکه اقتدار کلیسایی، یک روایت خاص را «حقیقت نهایی» اعلام کند. در پرتو تحلیل بائر، مرز میان ارتدوکسی و بدعت، دیگر یک تمایز الهی-غیرالهی نیست، بلکه بازتاب نوعی پیروزی گفتمان بر گفتمان‌های رقیب است. بائر نشان می‌دهد که در برخی مناطق مانند اِرسا، مصر، سوریه، و آسیای صغیر شکل‌هایی از مسیحیت گنوسی یا مارسیونی، نه تنها شایع بلکه مشروع بوده‌اند. این اشکال ایمان بعدها توسط کلیسای روم و دستگاه‌های اقتدار مرکزی، به عنوان «بدعت» محکوم شدند. اما در زمان خودشان، بدعت محسوب نمی‌شدند، بلکه تنها یکی از قرائت‌های رایج و فعال از ایمان مسیحی بودند. از دید بائر، حقیقت دینی در تاریخ مسیحیت همواره در کشاکش قدرت، نهاد، و روایت قرار داشته است. کلیسا، با تکیه بر قدرت سیاسی و سازمانی، روایت خاصی از ایمان را تثبیت کرده و باقی روایت‌ها را به حاشیه رانده است. بائر برای اثبات تز خود، به بررسی جغرافیای دینی قرون نخست مسیحیت می‌پردازد. برخی نمونه‌های مهم که در سراسر کتاب او تحلیل شده‌اند (Bauer, 1971: 22-59; 78-89; 184-200; 342-353)، عبارت‌اند از:

گنوسی‌گری^۱

گنوسی‌ها یکی از گروه‌های مهم و تأثیرگذار در مسیحیت اولیه بودند که بر دانش باطنی (گنوسیس) تأکید داشتند. به اعتقاد آنها، نجات تنها از طریق شناخت حاصل می‌شود. گنوسی‌ها جهان مادی را شرّ می‌دانستند و خدایی متفاوت از خدای عهد عتیق معرفی می‌کردند. در برخی مناطق مانند مصر و سوریه گنوسی‌گری جریان اصلی مسیحیت محسوب می‌شد که تفسیر خاصی از آموزه‌های مسیح داشتند و به تکوین مفاهیم و شکل‌گیری جریان‌های دینی و راست‌گیشی در مسیحیت اولیه منجر شدند. گنوسیس

1. Gnosticism

به عنوان یک جنبش مذهبی، نه تنها به تفسیر متون مقدس پرداخت بلکه با فرهنگ و فلسفه زمانه خود نیز در تعامل بود. این تعامل، بر شکل‌گیری رویکردهای نوین در مسیحیت تأثیر گذاشت و به شکل‌دهی جدیدی از الهیات منجر شد (Pagels, 1989: 12-15). گنوسی‌ها به دوگانگی جهان اعتقاد داشتند و آن را به دو بخش مادی و روحانی تقسیم می‌کردند. به باور آنها، دنیای مادی زائیده یک خداوند دومی (خدای شر) است که در تضاد با خدای حقیقی (خدای خیر) قرار دارد. این نگرش در متون گنوسی کشف شده در سال ۱۹۴۵ در نجع حمادی^۱ مشاهده می‌شود (گریدی، ۱۳۸۴: ۵۴-۵۳؛ Robinson, 1988: 52-56). اسطوره‌های گنوسی به عنوان ابزارهایی برای تبیین تجربه انسانی و روابط انسان با خداوند، نشان‌دهنده‌ی عمق تفکر گنوسی و چالش‌هایی است که برای مسیحیت راست‌کیش ایجاد کردند. عیسی مسیح در گنوسی‌گرایی به عنوان یک معلم عرفانی و نماینده خدای حقیقی شناخته می‌شود. او به دنبال ارائه دانش باطنی به بشریت است. در برخی متون گنوسی، عیسی بر اهمیت شناخت در برابر ایمان تأکید می‌کند. در گنوسیس، نجات به معنای دستیابی به دانش باطنی و درک عمیق‌تری از خداوند تلقی می‌شود. این دیدگاه در تضاد با آموزه‌های راست‌کیشی است که نجات را به وسیله ایمان و عمل به دستورات الهی می‌داند (Patterson, 1993: 34-37). به اعتقاد بائر، مسیحیت در منطقه اِدِسا در ابتدا به صورت مارسیونی یا عرفانی (گنوستیکی) شکل گرفته و تا قرن چهارم تحت سلطه روایات غیرومی بوده است. او معتقد است، مصر نیز، به ویژه با ظهور مکاتب گنوستیکی همچون والتینیان، نشانگر تنوع شدید در الهیات و گنوسیس بوده و سنت رسولی دیرتر در آن تثبیت شده است (Bauer, 1971: 1-43).

مارسیونیسیم یا مرقیونیسیم^۲

مارسیونیسیم به عنوان یکی از اولین جنبش‌های گنوسی در مسیحیت شناخته می‌شود و توسط

۱. در سال ۱۹۴۵ در نجع حمادی واقع در دره نیل، کوزه‌ای در یک غار کشف شد. این کوزه حاوی مجموعه کاملی از کتاب‌های گنوسی بود که قدمت آنها به قرن دوم میلادی برمی‌گشت. آنها ترجمه‌های قبطی از اصول یونانی یا از رونوشت‌های یونانی از اصل بودند و ظاهراً در سال‌های حدود ۴۰۰ میلادی گردآوری شده و به خاطر محفوظ ماندن دفن شده بودند (گریدی، ۱۳۸۴: ۵۳-۵۴).

2. Marcionism

دکاوای منابع و ابزارهای معرفت‌شناختی راست‌گیشی ... ۹۵

مارسیون، یک تاجر ثروتمند از تاریس در قرن دوم میلادی، پایه‌گذاری شد. اگرچه مارسیونی‌ها اغلب فرقه‌ای گنوسی وانمود شده‌اند اما هسته اعتقاداتشان با گنوسی‌ان متفاوت است. مارسیونی‌ها خود را تنها مسیحیان واقعی می‌دانند و هدفشان تبلیغ مسیحیت ناب بود. آنها شکلی ساده و زاهدانه از مسیحیت بودند که این واکنشی در مقابل عقاید نظری رایج بود. مارسیون بر این باور بود که خدای عهد عتیق با خدای عهد جدید تفاوت دارد و در نتیجه، مارسیون تفسیرهای خاصی از متون مقدس ارائه داد. از نظر او اصل ثنوی گنوسی به این معنا بود که خدای خالق دمیورژ^۱ محدود و شر است و در نتیجه خلقت مادی او شر است (گریدی، ۱۳۸۴: ۱۷۰-۱۶۹). مارسیون به‌شدت بر تمایز میان خدای عهد عتیق و خدای عهد جدید تأکید داشت. او معتقد بود که خدای عهد عتیق، خدای عدالت و خشم است، در حالی که خدای عهد جدید، خدای عشق و رحمت است که در پیام عیسی تجلی یافت. بر همین اساس، مارسیون مجموعه‌ای از متون مقدس را تدوین کرد که شامل نسخه‌ای تعدیل‌شده از انجیل لوقا و ده نامه از پولس رسول بود (Cameron, 1991: 75-78).

ایونیان^۲

ایونیان، یکی از اصلی‌ترین بازماندگان سنت یهودی - مسیحی اورشلیم، گروهی از پیروان عیسی بودند که هویت خود را در چارچوب شریعت یهود تعریف می‌کردند و از نظر الهیاتی، در نقطه‌ای متفاوت از جریان اصلی مسیحیت شکل گرفته در قرون دوم و سوم قرار داشتند. در واقع آنها گروهی از مسیحیان یهودی‌نژاد قرن دوم و سوم هستند که به پیروی کامل از شریعت یهود پای‌بند بودند و الوهیت مسیح را رد می‌کردند. آنها در تاریخ‌نگاری رسمی کلیسا، به عنوان فرقه‌ای منحرف و بدعت‌گذار معرفی شده‌اند، اما پژوهش‌های جدید، به ویژه آثار پتری لوومانن، تصویری متفاوت از آنان ترسیم کرده است. آنها عیسی را پیامبری انسانی می‌دانستند که از سوی خدا برگزیده شده بود، اما ذاتاً الهی نبود. منابع پاتریستیک چون ایرنائوس و اریگن، آنان را به‌خاطر انکار تولد باکره‌وار و رد الوهیت مسیح نکوهش کرده‌اند (Irenaeus, 1885: 258-262). ایونیان در فلسطین و سوریه بسیار

1. Demiurge

2. Ebionites

فعال بودند و حتی پس از سقوط اورشلیم نیز به حیات خود ادامه دادند و خود را مسیحیان اصیل می‌دانستند. به اعتقاد بائر، ممکن است در این منطقه، دیدگاه ابیونیان تا مدتی جریان غالب بوده باشد و آنچه بعداً به عنوان ارتداد شناخته شد، زمانی مشروع‌ترین خوانش مسیحیت محسوب می‌شد (Bauer, 1971: 85-90).

والنتینیان

والنتینی‌ها یکی از جریان‌های مهم گنوسی در قرن دوم میلادی بودند و به تفکرات والنتینوس، یکی از آموزگاران مشهور گنوسی، مرتبط می‌شوند. این گروه به تفسیر عمیق‌تری از طبیعت الهی و ارتباط آن با انسان پرداختند. والنتینوس، که در سال ۱۳۷ تعلیم میداد مدارس در مصر و قبرس تأسیس کرد که تا قرن چهارم دایر بودند. هدف او احتمالاً این بود که یک فلسفه مسیحی پدید آورد که عقاید مسیحی را برای جوامع یونانی شده مصر و روم خردپذیر کند (گریدی، ۱۳۸۴: ۷۰-۶۹). والنتینی‌ها بر این باور بودند که خدا به عنوان یک موجود مطلق و غیرقابل درک وجود دارد و عیسی به عنوان یک تجلی از این خدا به انسان‌ها معرفی می‌شود. آن‌ها به مفهوم دانش باطنی (گنوسیس) تأکید داشتند که تنها گروه خاصی قادر به درک آن بودند (Pagels, 1989: 29-32). والنتینی‌ها نظامی پیچیده از موجودات الهی را معرفی کردند که از خداوند بالاتر آغاز می‌شود و به جهان مادی ختم می‌شود. این نظام، به نوعی برای توضیح خلقت و انسانیت طراحی شده بود و به همین دلیل، موجب پیچیدگی‌های نظری در مسیحیت شد. مسیحیان رومی در ابتدا والنتینوس را به عنوان یک معلم قانونی پذیرفتند اما به نظر رهبران کلیسا تعلیمات او خطرناک بود و این خطر عمدتاً به خاطر مفهوم گنوسی او در باب مسیح بود مبنی بر اینکه اگر ماده شر و پلید است پس انسان شدن خدا محال است (گریدی، ۱۳۸۴: ۷۲).

بائر نشان می‌دهد که هیچ کدام از این گروه‌ها، در زمان خویش، الزاماً خود را بدعت‌گذار نمی‌دانستند. بلکه در دل بافت فرهنگی و تاریخی خود، هر یک به نوعی دارای مشروعیت دینی بودند. آنچه باعث شد بعدها این گروه‌ها «بدعت» دانسته شوند، در واقع به دلیل پیروزی روایت کلیسای روم و تثبیت آن در دوره کنستانتین و پس از آن بود. لذا بائر به دنبال ابزارهایی غیر از متون مقدس، کلیسا، عقل و تجربه برای کشف حقیقت دینی است.

ابزارها و منابع شناخت راست‌گیشی در نظر بائر

در نظر بائر، ذکر چهار منبع اصلی برای معرفت دینی، نمی‌تواند ما را به راست‌گیشی رهنمون کند. به اعتقاد او، عوامل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در فرآیند شکل‌گیری و تثبیت مفاهیم راست‌گیشی و بدعت در مسیحیت نقش کلیدی داشته‌اند و تغییرات در این مفاهیم بیشتر نتیجه تعاملات پیچیده و چندبعدی از این عوامل است تا نتیجه تغییرات درون دینی محض. از دیدگاه بائر، متون و روایت‌های دینی که به عنوان معیارهای راست‌گیشی شناخته می‌شوند، بیشتر به منظور مشروعیت بخشیدن به قدرت‌های دینی و سیاسی در طول زمان تدوین و تحریف شده‌اند و لذا نمی‌توان به سادگی آنها را به عنوان معیاری مطلق و غیرقابل تغییر تلقی کرد. بائر معتقد است که جریان‌های مذهبی مغلوب، معمولاً نه به خاطر انحراف از اصول اصلی، بلکه به دلیل ناتوانی در مقابله با فشارهای قدرت‌های غالب به حاشیه رانده شده‌اند و در نتیجه، شناخت دقیق‌تر از این جریان‌ها نیازمند بررسی عمیق‌تر و بی‌طرفانه‌تر است (Bauer, 1971: 22-59; 78-89; 184-200; 342-353). بائر برای بازسازی تاریخ و سنجش اعتبار روایات دینی منابع و ابزارهای شناختی زیر را به کار می‌برد:

متون قانونی^۱

بائر به متون رسمی کلیسا مانند اناجیل سینوپتیک یا اناجیل چهارگانه متی، مرقس، لوقا، یوحنا؛ اعمال رسولان و نامه‌های پولس به عنوان شواهد تاریخی توجه داشت، اما برخلاف رویکرد سنتی که این متون را تنها معیار اصالت می‌دانست، بائر آنها را بخشی از طیف گسترده‌ای از متون می‌دید (Bauer, 1971: 19-20).

آپوکریفا یا متون غیرقانونی^۲

بررسی انجیل‌های غیرقانونی و تحلیل نوشته‌های پدران کلیسا برای بائر حائز اهمیت بود. وی به‌طور ویژه به آثار و انجیل‌هایی که از دیدگاه کلیسا «بدعت» محسوب می‌شدند مثل نوشته‌های مارسیون، انجیل توماس، انجیل فیلیپ، انجیل حقیقت توجه داشت. به اعتقاد بائر،

1. Canonical Texts

2. Non-Canonical Texts

این متون نشان‌دهنده تنوع اندیشه‌های مسیحیت اولیه هستند و نمی‌توان آنها را صرفاً انحراف دانست (Pagels, 1989: 54). به‌عنوان نمونه آموزه‌های مارسیون در قرن دوم نه تنها انحراف نبود بلکه در برخی مناطق به‌عنوان شکل غالب مسیحیت پذیرفته شده بود (Ehrman, 2003: 91). کشفیات نجع حمادی در ۱۹۴۵ که انجیل‌هایی از گنوسی‌ان بود نیز وجود جریان‌های فکری متعدد و غیرارتدوکس را که بائر بر وجود آنها تأکید داشت، تأیید کرد (Robinson, 1988: 12).

سنت شفاهی و روایت‌های محلی

یکی دیگر از منابع شناختی مهم در رویکرد بائر، سنت‌های شفاهی و تاریخ‌های محلی است. بائر با بررسی گزارش‌های تاریخی از شهرهایی چون ادسا، انطاکیه و اسکندریه نشان داد که شکل‌گیری اعتقادات مسیحی در هر منطقه متفاوت بوده است (Bauer, 1971: 25-28). روایت‌های شفاهی که بعدها مکتوب شدند، نشان می‌دهند که آموزه‌های اولیه در این مناطق شباهت اندکی به «ارتدوکسی رومی» داشتند. این داده‌ها به بائر کمک کرد که استدلال کند ارتدوکسی نه از ابتدا جهانی، بلکه محصول نفوذ و قدرت کلیسای روم در قرون بعدی است (Koester, 1982: 184). بائر به منابع محلی مناطق مختلف مثلاً تاریخ مسیحیت در ادسا توجه ویژه‌ای داشت و این داده‌ها را با روایت کلیسای روم مقایسه می‌کرد (Bauer, 1971: 12-15). او با بررسی گزارش‌های تاریخی از شهرهایی چون ادسا، انطاکیه و اسکندریه نشان داد که شکل‌گیری اعتقادات مسیحی در هر منطقه متفاوت بوده است (Ibid: 25-28).

تاریخ‌گرایی انتقادی^۱

بائر به جای آنکه حقیقت دینی را امری از پیش تعیین شده و ثابت در طول تاریخ بداند، بر آن است که «حقیقت» در دل فرآیند تاریخی و بافت اجتماعی شکل می‌گیرد. او با اتخاذ رویکردی تاریخ‌گرایانه، باور دارد که هر ادعای دینی را باید در زمینه فرهنگی، جغرافیایی،

1. Critical Historicism

دکاوای منابع و ابزارهای معرفت‌شناختی راست‌گیشی ... ۹۹

و سیاسی آن بررسی کرد. تاریخ‌گرایی با اثر نوعی بازسازی انتقادی گذشته است. او از روش تحلیلی-انتقادی استفاده کرد تا نشان دهد چگونه برجسب‌های «راست‌گیشی» و «بدعت» توسط قدرت‌های غالب بر تاریخ تحمیل شدند. او سعی نمی‌کند تنها بر اساس متون رسمی کلیسا قضاوت کند، بلکه به منابع غیررسمی، متون گنوسی، نوشته‌های مخالف کلیسا، و حتی سکوت‌های تاریخی نیز توجه می‌کند (Ehrman, 2003: 45). او نوشته‌های پدران کلیسا مانند ایرنائوس و اپیفانیوس را نه به‌عنوان گزارش بی‌طرف تاریخی، بلکه به‌مثابه متونی ایدئولوژیک که هدفشان تثبیت قدرت کلیسای مرکزی بود، تحلیل کرد (Turner, 1954:77) این نگاه به‌شدت تأثیرپذیرفته از فضای علمی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است، که تاریخ را نه حکایت حقیقت، بلکه صحنه‌ی منازعه تفسیرها می‌دانست. در واقع، شناخت حقیقت دینی نزد بائر نه در تکرار سنت، بلکه در تحلیل شواهد تاریخی مغفول است. این ابزار، کلیسا را از جایگاه «راوی معصوم حقیقت» تنزل داده و آن را به‌مثابه یکی از بازیگران تاریخ قرار می‌دهد (Bauer, 1971:xxiii-xxiv).

تحلیل قدرت و ساختار کلیسا

بائر نقش نهادهای کلیسایی و قدرت امپراتوری روم را در فرآیند تثبیت ارتدوکسی بسیار حائز اهمیت می‌داند (Ibid:191-200). در واقع، قدرت سیاسی امپراتوری روم و تلاش‌های کلیسا برای حفظ وحدت دینی نقشی مهم در شکل‌دهی منابع شناختی داشت. شورای نیکیه (۳۲۵ م.) و شوراهای بعدی، مرز میان راست‌گیشی و بدعت را به‌طور رسمی مشخص کردند. متونی که با روایت آنها از راست‌گیشی همخوانی نداشتند یا از بین برده شدند یا تحریف و بازنویسی شدند تا با روایت رسمی منطبق گردند. این روند تاریخی باعث شد که بخش بزرگی از منابع شناختی اولیه از بین برود یا تحت سانسور قرار گیرد (Pagels, 1979: 122). لذا بائر معتقد است، آنچه به نام «حقیقت» پذیرفته شده، معمولاً با نهادهایی همراه است که قدرت کنترل روایت را در اختیار داشته‌اند. به بیان دیگر، ارتدوکسی محصول حقیقت الهی نیست، بلکه نتیجه برتری نهادین کلیسا در کنترل تفسیر، تبلیغ، آموزش و طرد دیگران است. او نشان می‌دهد که چگونه کلیسای روم با بهره‌گیری از قدرت امپراتوری، به‌ویژه

پس از کنستانتین، توانست روایت خود را بر سایر قرائت‌ها تحمیل کند. در این چارچوب، «بدعت» الزاماً خطا یا انحراف نیست، بلکه روایت مغلوب‌شده در رقابت قدرت است. بائر با یک حرکت معرفت‌شناختی جسورانه، حقیقت را نه در صدق مطلق گفتارها، بلکه در ساختارهای قدرتی که آن گفتارها را مشروع کرده‌اند، بررسی می‌کند. او نشان می‌دهد که برای شناخت حقیقت دینی باید از تاریخ گفتمان‌های مغلوب نیز سراغ گرفت (Bauer, 1971: 230).

پیامدهای معرفت‌شناسی دینی بائر

تحلیل بائر از بدعت و ارتدوکسی در مسیحیت اولیه، صرفاً یک بررسی تاریخی نیست، بلکه دلالت‌های عمیق معرفت‌شناختی دارد. در این بخش، به نتایج مهم نگاه بائر در زمینه شناخت دینی اشاره می‌شود:

تکثرگرایی معرفتی^۱

در نظریه والتر بائر، حقیقت دینی در آغاز مسیحیت، نه در یک روایت یگانه و فراگیر، بلکه در تعدد قرائات هم‌زمان، تجربه‌های متکثر ایمانی و تفاسیر متنوع الهیاتی ظهور داشته است. بائر نشان می‌دهد که در قرون نخستین مسیحیت، جریاناتی چون گنوسی‌ها، مارسیونی‌ها و دیگر فرقه‌ها، هریک خود را وارث مشروع سنت رسولی می‌دانستند. بنابراین هیچ روایت خاصی، به صورت پیشینی و مطلق، حق انحصاری بر حقیقت نداشته است؛ بلکه آنچه بعدها به نام «ارتدوکسی» تثبیت شد، حاصل بازی قدرت، حذف رقبا، و فرآیند نهادینه‌سازی روایت غالب بود. این نوع نگاه، مستقیماً با دیدگاه نسبی‌گرایی معرفتی هم‌راستا است. در این رویکرد، معرفت دینی برساخته‌ای است تاریخی-اجتماعی، وابسته به زمینه‌ها و قدرت‌ها، و نه حاصل کشف یک حقیقت ازلی، جاویدان و واحد. در قلب دیدگاه بائر، نوعی تکثرگرایی معرفتی نهفته است. او باور ندارد که از ابتدا فقط یک روایت «درست» برای فهم مسیحیت وجود داشته است. برعکس، بائر بر این نکته تأکید می‌کند که در سده‌های نخست، اشکال متعدد و گاه ناسازگاری از ایمان و الهیات مسیحی هم‌زمان وجود

1. Epistemological Pluralism

واکاوای منابع و ابزارهای معرفت‌شناختی راست‌گیشی ... ۱۰۱

داشتند و هر یک از درون سنت رسولی خود را مشروع می‌دانستند. در این چارچوب، مفهوم «حقیقت» به جای آنکه در یک مرکز یگانه قرار داشته باشد، در شبکه‌ای از تفاسیر و تجربه‌های متکثر توزیع شده است. بنابراین، نزد بائر ارتدوکسی تنها یکی از روایت‌هاست، نه تمام حقیقت؛ بدعت‌ها نیز شواهدی از حقایق مشروع محلی یا تاریخی‌اند و وظیفه پژوهشگر دینی، احیای این صداها و خاموش شده است، نه فقط تکرار روایت رسمی. در نگاه بائر، معرفت دینی امری تاریخی است، زیرا از دل مناسبات فرهنگی، اجتماعی و قدرت‌ها شکل می‌گیرد؛ گفتمانی است، زیرا در رقابت میان روایت‌ها و بازنمایی‌ها پدیدار می‌شود؛ و نسبی و چندصدایی است، چرا که هیچ قرائتی ذاتاً بر دیگران برتری ندارد، مگر آنکه از حمایت نهاد قدرت برخوردار شده باشد. بدین ترتیب، بائر با نقد دیدگاه‌های ذات‌گرایانه و مطلق‌انگار، بنیان معرفت دینی را نه در تعالیم تغییرناپذیر، بلکه در تحلیل انتقادی و بازسازی تاریخی روایت‌ها قرار می‌دهد. او تأکید می‌کند که بدون فهم شرایط ظهور یک آموزه یا سنت، نمی‌توان مشروعیت معرفتی آن را ارزیابی کرد. در مجموع، بائر معرفت دینی را حاصل یک فرآیند تاریخی-اجتماعی می‌داند، نه انعکاس مستقیم و بی‌واسطه وحی الهی. از این رو، منابع شناخت دین در نگاه او گسترده‌تر و در عین حال پیچیده‌تر از تلقی سنتی هستند. عقل، تجربه دینی، فرهنگ، تاریخ و سیاست به همراه تحلیل گفتمانی قدرت، ابزارهایی هستند که بدون آن‌ها، ادعای شناخت حقیقت دینی، از منظر بائر، ناتمام و حتی گمراه‌کننده خواهد بود (Bauer, 1971:xxii-xxiv).

تضعیف ادعای یگانگی حقیقت دینی

بائر نشان می‌دهد که آنچه بعدها به عنوان «راست‌گیشی یا حقیقت الهی» تثبیت شده، در بستری تاریخی شکل گرفته است. بنابراین، هرگونه ادعای مطلق به یگانگی و انحصار حقیقت، زیر سؤال می‌رود (Ibid:xxiii-xxiv). این نگاه، باعث بازنگری در مفهوم «وحی» و «مرجعیت دینی» می‌شود. پیامد این نگرش، تضعیف حقیقت دینی به طور جدی است. این دیدگاه موجب می‌شود حقیقت دینی به مثابه امری تاریخ‌مند و برساخته فهمیده شود، نه واقعیتهای فراتاریخی و مطلق. به همین ترتیب، مفهوم «وحی» نیز دیگر به عنوان انتقال حقیقتی

۱۰۲ «فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی»، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۴

کامل و تمام شده تلقی نمی‌شود، بلکه فرآیندی تاریخی و تفسیری است که در بافت‌های گوناگون فرهنگی و اجتماعی معنا می‌یابد (Ibid:xxiv). از این منظر، مرجعیت دینی نیز امری مطلق و تغییرناپذیر نیست و همواره در معرض بازاندیشی و گفت و گوی مداوم با سنت‌ها و قرائت‌های مختلف قرار دارد. پیامد چنین نگرشی، غیرقابل دفاع بودن ادعای یگانگی حقیقت دینی است، زیرا «ارتدکسی» یا حقیقت رسمی، نه از آغاز داده شده و نهایی، بلکه نتیجه انتخاب تاریخی یک گفتمان خاص در میان روایت‌های متعدد بوده است. به طور کلی دیدگاه بائر ضمن تضعیف انحصارگرایی دینی، موجب بازتعریف وحی، مرجعیت دینی و حقیقت شده و چشم‌اندازی برای پلورالیسم فراهم می‌آورد.

ضرورت بازخوانی تاریخ دین

بائر با بررسی شواهد متنی و تاریخی مستند می‌سازد که آموزه‌هایی که بعدها به عنوان «بدعت» طرد شدند، در بسیاری از مناطق مانند مصر، سوریه و آسیای صغیر روایت‌های غالب بوده‌اند (Ibid: 11-13). تثبیت ارتدکسی نیز نه به دلیل حقانیت ذاتی آن، بلکه به واسطه ساختارهای قدرت و سازمان‌دهی کلیسای روم انجام گرفت (Ibid:20-25). نتیجه چنین نگاهی آن است که مطالعه دین، بدون بازخوانی تاریخ آن، شناختی ناقص و گاه فریبنده است. اگر تاریخ‌نگاری سنتی، روایت رسمی و پیروز را بازگو کرده، وظیفه پژوهشگر دینی امروز این است که تاریخ خاموش شده و روایت‌های سرکوب شده را بازسازی کند. بدین ترتیب، شناخت حقیقت دینی نیازمند ابزارهای بینارشته‌ای از جمله تاریخ‌نگاری انتقادی، هرمنوتیک، جامعه‌شناسی قدرت و روان‌شناسی دینی می‌شود. دین دیگر صرفاً حوزه‌ای الهی نیست، بلکه عرصه‌ای انسانی-تاریخی است که باید با روش‌های علمی نیز مورد بررسی قرار گرفته شود. تحلیل تاریخی بائر، برای بسیاری از پژوهشگران ضرورت بازخوانی تاریخ دین را برجسته می‌سازد؛ زیرا به اعتقاد آنها، فهم حقیقت دینی همواره با روایت‌های برساخته و بازنویسی‌های تاریخی درهم تنیده شده است. به باور این محققان، بدون رویکردی انتقادی و بازاندیشانه به تاریخ دین، امکان بازشناسی لایه‌های پنهان و سرکوب شده حقیقت دینی وجود ندارد. این نکته را کانول اسمیت در معنا و پایان

واکاوی منابع و ابزارهای معرفت‌شناختی راست‌گیشی ... ۱۰۳

دین (۱۹۶۲) تأیید و بیان می‌کند مفاهیم جدید از «دین» و «راست‌گیشی» در واقع محصول تحولات تاریخی هستند و نه واقعیت‌های الاهیاتی ازلی (Smith, 1962: 45-48). این، بازخوانی تاریخی از دین نیز خود به نقد انحصارگرایی دینی و سخن گفتن از «وحدت ادیان»، کمک شایان توجهی کرده است.

بازاندیشی در اعتبار نهادهای دینی

نهادهای دینی در طول تاریخ به عنوان متولیان حقیقت دینی و ضامن حفظ «راست‌گیشی» معرفی شده‌اند. اما پژوهش‌های تاریخی و الهیاتی، به‌ویژه در پرتو نظریه والتر بائر، باعث شد اعتبار این نهادها نه حقیقتی مطلق و الاهی، بلکه برساخته‌ای تاریخی و مشروط به قدرت و گفتمان‌های زمانه و نیازمند بازاندیشی دانسته شوند (Bauer, 1971: xxiii-xxiv). بازاندیشی در اعتبار نهادهای دینی بدین معناست که باید فرآیندهای قدرت و انتخاب گفتمانی که منجر به شکل‌گیری مرجعیت‌های دینی شده‌اند، بازشناسی و نقد شوند. در این چارچوب، اعتبار نهادهای دینی باید نه به عنوان امری فراتاریخی بلکه به عنوان پدیده‌ای مشروط، پویا و نیازمند پاسخگویی در برابر تنوع تجربه‌های دینی درک شود (Hick, 1989: 240-245). بنابراین، بازاندیشی در اعتبار نهادهای دینی لازمه نظریه بائر است که این چنین خلاصه می‌شود: نهادهای دینی نه حاملان انحصاری حقیقت بلکه محصول تاریخ، سیاست و تفسیرهای متغیر انسانی هستند و برای فهمی ژرف‌تر از دین، باید همواره در معرض نقد، گفت‌وگو و اصلاح قرار گیرند.

پلورالیسم دینی

پلورالیسم معرفتی حاصل از نظریه بائر به پلورالیسم دینی ختم می‌شود. حلقه واسط میان پلورالیسم معرفتی و دینی در بائر، تاریخی بودن معرفت دینی و نقش نهادهای قدرت در تثبیت مرجعیت دینی است. اگر معرفت دینی از اساس تاریخی و گفتمانی باشد یعنی نه انعکاس بی واسطه وحی، بلکه محصول تعاملات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، آنگاه هیچ‌یک از روایت‌های دینی را نمی‌توان برخوردار از اعتبار مطلق دانست. این‌گونه، هر

سنت دینی باید در بستر خود، و نه بر اساس مقایسه با یک معیار واحد، ارزیابی شود. اگر «راست‌کیشی» نتیجه قدرت است، نه حقیقت: پس آنچه «بدعت» خوانده شده، الزاماً نادرست نیست، بلکه صدایی است که به حاشیه رانده شده است. از این منظر، سنت‌های دینی دیگر نیز ممکن است حامل حقیقت‌هایی مشروع باشند که صرفاً در میدان رقابت قدرت شکست خورده‌اند. نتیجه معرفت‌شناختی بائر از طریق به چالش کشیدن اعتبار مطلق روایت مسیحیت ارتدوکس، افق فهم دین را از درون یک سنت خاص به افقی میان‌فرهنگی و میان‌روایتی گسترش می‌دهد. این امر مستقیماً با پلورالیسم دینی سازگار است؛ یعنی این ایده که ادیان مختلف می‌توانند پاسخ‌های معتبر، ولو متعارض، به امر قدسی ارائه دهند (هیگ، ۱۳۷۸: ۱۷۸-۱۶۹). در چارچوب نظری بائر، پلورالیسم معرفتی واجد کارکردی واسطه‌ای است که موجب عبور از نگاه ذات‌گرایانه به دین به سمت پلورالیسم دینی فلسفی می‌شود. این انتقال بر بنیان‌های متعددی استوار است از جمله: ابطال مرجعیت انحصاری در معرفت دینی از طریق تحلیل تاریخی و گفتمانی؛ نسبی‌سازی مدعیات دینی با تأکید بر زمینه‌مندی هر ادعای الهیاتی؛ به رسمیت شناختن تجربه‌های متکثر از امر مقدس حتی در خارج از گفتمان‌های دینی غالب. در نتیجه، بائر نه تنها مرجعیت دینی را از انحصار کلیسا خارج می‌کند، بلکه با گشودن امکان مشروعیت برای روایت‌های مغلوب، راه را برای پلورالیسم دینی هموار می‌سازد.

نتیجه‌گیری

مرور و تحلیل نظریه والتر بائر پیرامون راست‌کیشی و بدعت در مسیحیت اولیه نشان داد که از نظر بائر، دوگانه «راست‌کیشی/بدعت» نه یک تمایز ازلی و الهی، بلکه مفهومی برساخته در متن تاریخ و محصول کشاکش قدرت‌ها است. بر این اساس، حقیقت دینی در آن دوران در قالب قرائت‌ها و سنت‌های متنوعی تبلور یافته بود و هیچ قرائتی از آغاز به‌طور بلامنازع بر دیگران تفوق نداشت. این نگاه بائر به راست‌کیشی نتیجه به کارگیری او از ابزارهای معرفتی غیرمرسوم نظیر روش تاریخ‌گرایی انتقادی، استفاده فراگیر از طیف متنوعی از متون اولیه مسیحی اعم از متون قانونی و آپوکریفا و توجه به بافت‌های

دعاوی منابع و ابزارهای معرفت‌شناختی راست‌گویی ... ۱۰۵

اجتماعی-سیاسی شکل دهنده آموزه‌ها است. از جمله نتایج این نگاه بائر میتوان به پذیرش تکثر تفاسیر در مسیحیت نخستین که به شکل‌گیری نوعی کثرت‌گرایی معرفتی می‌انجامد، اشاره کرد که طبق آن مستقیماً هر نگرشی را که حقیقت دینی را امری یگانه و فرازمانی قلمداد می‌کند، به چالش می‌کشد و بنیان انحصار حقیقت در الهیات نهادی را تضعیف می‌کند. اگر آنچه «حقانیت الهی» شمرده می‌شود برآیند تحولات تاریخی و چیرگی یک روایت بر دیگر روایت‌ها بوده باشد، در این صورت اعتبار مطلق و فراتاریخی نهادهای دینی در تعیین حقیقت زیر سؤال می‌رود. بدین ترتیب، رویکرد بائر به جای پذیرش بی‌چون و چرای دعاوی الاهیاتی مسلط، نوعی فروتنی معرفتی و نگرش گفت‌وگویی را در مواجهه با مدعیات دینی تجویز می‌کند. در نگاه بائر، روایت رسمی تاریخ کلیسا عمدتاً روایت «پیروزان» بوده است و بسیاری از صداها و سنت‌های اولیه به حاشیه رانده یا از حافظه تاریخی پاک شده‌اند. بر این مبنا، دستیابی به تصویری کامل‌تر از تطور آموزه‌های دینی مستلزم بازخوانی نقادانه تاریخ دین و به کارگیری ابزارهای بینارشته‌ای مانند تاریخ‌نگاری انتقادی، هرمنوتیک، جامعه‌شناسی دین و مطالعات فرهنگی برای بازیابی و تحلیل آن صداها و فراموش شده است. تنها از این طریق می‌توان به درک منصفانه‌تر و جامع‌تری از فرایند شکل‌گیری حقیقت دینی دست یافت.

بازاندیشی در اقتدار و معصومیت انتساب یافته به نهادهای دینی مسیحیت پیامد مهم دیگر این رویکرد است؛ زیرا به زعم بائر، نهادهایی چون کلیسا، که مدعی حراست از راست‌گویی‌اند، خود برخاسته از تعامل با قدرت‌های سیاسی و زمینه‌های تاریخی بوده‌اند. بنابراین باید میان گوهر ایمان و ساختارهای تاریخی تفکیک قائل شد. نگرش انتقادی به نقش نهادها به این معنا است که آموزه‌ها و احکام رسمی دینی رانه به عنوان حقایقی تغییرناپذیر، بلکه همچون تصمیماتی تاریخی که در چارچوب شرایط و مصالح خاص اتخاذ شده‌اند، مورد ارزیابی قرار دهیم. در نهایت، هنگامی که در درون یک سنت دینی مانند مسیحیت چندین روایت متفاوت توانسته‌اند در برهه‌ای معتبر شمرده شوند، بدین سان، هر سنت دینی می‌تواند حامل بخشی از حقیقت یا تجربه اصیل معنوی باشد یعنی پلورالیسم دینی. لذا یکی از گسترده‌ترین دلالت‌های رویکرد بائر، تأیید و تقویت پلورالیسم دینی

۱۰۶ «فصلنامه علمی پژوهشی پژوهشهای معرفت‌شناختی»، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۴

است. به طور خلاصه، ابزارها و رهیافت‌هایی که والتر بائر در مطالعه تاریخ مسیحیت اولیه به کار گرفت، معرفت‌دینی را به مثابه پدیده‌ای پویا، زمینه‌مند و تاریخی بازتعریف می‌کند. این رویکرد، گفتمان الهیاتی را از جزم‌اندیشی و مطلق‌انگاری به سوی فهمی انعطاف‌پذیرتر سوق می‌دهد که در آن ایمان نه مجموعه‌ای ایستا از آموزه‌ها، بلکه گفت‌وگویی در گذر زمان و فرهنگ‌ها تلقی می‌شود.

منابع

- ایلخانی، محمد. (۱۳۹۶)، *تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس*، چاپ نهم، تهران: سمت.
- فعالی، محمد تقی. (۱۳۷۷)، *درآمدی بر معرفت‌شناسی دینی و معاصر*، چاپ اول، قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی.
- گریدی، جوآن‌ا. (۱۳۸۴)، *مسیحیت و بدعت‌ها*، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، قم: مؤسسه فرهنگی طه.
- مک‌گراث، آلیستر. (۱۴۰۰هـ.ش)، *درسنامه الهیات مسیحی*، ترجمه بهروز حدادی، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
- هیک، جان. (۱۳۷۸)، *مباحث پلورالیسم دینی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.

- Bauer, W. (1971). *Orthodoxy and Heresy in Earliest Christianity* (R. A. Kraft & G. Krodel, Trans.). Philadelphia: Fortress Press.
- Cameron, A. (1991). *Christianity and the Rhetoric of Empire: The Development of Christian Discourse*. University of California Press.
- Clark, Kelly James, Peterson, Michael R. (2023), *The Cambridge Handbook of Religious Epistemology*, Cambridge University Press.
- Ehrman, B. D. (2003). *Lost Christianities: The Battles for Scripture and the Faiths We Never Knew*. Oxford University Press.
- Hick, J. (1989). *An Interpretation of Religion: Human Responses to the Transcendent*. New Haven: Yale University Press.
- Irenaeus. (1885). *Against Heresies* (Book 1). In A. Roberts & W. H. Rambaut (Trans.), *The Ante-Nicene Fathers* (Vol. I). Christian Literature Publishing Co.
- Koester, H. (2000). *Introduction to the New Testament: History and Literature of Early Christianity*. Philadelphia: Fortress Press.
- Nemes, S. (2022). *Orthodoxy and Heresy. In Cambridge Elements in the Problems of God*. Cambridge University Press.
- Pagels, E. (1989). *The Gnostic Gospels*. New York: Vintage Books.
- Patterson, S. J. (1993). *The Gospel of Thomas and Jesus*. Polebridge Press.
- Robinson, J. M. (Ed.). (1988). *The Nag Hammadi Library in English* (3rd ed.). San Francisco: Harper & Row.
- Smith, W. C. (1962). *The Meaning and End of Religion*. New York: Macmillan.
- Turner, H. E. W. (1954). *The pattern of Christian truth: A study in the relations between orthodoxy and heresy in the early Church*. Mowbray.